

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۴ اکتوبر ۲۰۱۶

تصحیح، تنظیم و شرح لغات: خ. معروفی

دیوان

"عبدالله شهاب تُرشیزی هروی"

۱۶۶

مُقَطَّعات

۶۷

در مدح شاه محمود ابدالی^۱

ای شهنشاه جوانبخت، که در مُلک سپهر
هست از رشک عطای دل و دست رادت
همتت نقص پدید آورد، در معنی معن
تا ز حلم تو نخوانند حدیثی، افلاک
نار قهرت چو زند شعله، بسوزد دریا
نسخه مدح تو می خواند عطارد، بر مهر
خسرو! ابرکفا! بحر دلا! ای، که سپهر

مهر تابنده کند روشنی از تاج تو، وام
چین پیشانی دریا، و نم چشم غَمام^۲
هیبتت دود برون آورد، از دوده سام
در بر کوه نکردند، لباس آرام
تیغ تیزت چو زند خنده، بگرید آضرغام^۳
مهر می گفت: زهی مرتبه و جاه و مقام
ریزه خوار سرِ خوان تو بود، با اُجرام

^۱ - عنوان از متن استخراج گردیده است. (مصحح)

^۲ "غمام" به فتح اول، کلمه عربی و در معنای "ابر"

^۳ "ضرغام" کلمه عربی و در معنای "شیر ژبان"

آنچه دربارهٔ مداح، ز دیوان ملک
وقت آن چون برسد، چشم همان دارد باز
سخن از رسم مکرر به میان چون آرم
کف او باسط^۶ رزق است مرا چشم بدوست
اینقدر بس، که به یاد ملک آرم خود را
تا بود بر سر سلطان فلک^۷، زرین چتر
ملک، معمور و جهان، تابع و اقبال، رفیق
رسم تکرار پذیرد به شهور و^۵ اعوام
ورچه باشد، همه از لفظ مبارک، دشنام
زان، که شه را نبود حاجت هیچ استعلام
چه به عنوان مَواجِب، چه به رسم انعام
جود او کار خود البته رساند، به نظام
باد از شش جهتش، شش چیز، مُدام
بخت، فرخنده و دل، خرم و ایام، به کام

^۴ "اجرام" کلمهٔ عربی و درینجا کنایه از "ستارگان"

^۵ "شهور" کلمهٔ عربی، جمع "شهر" و در معنای "ماهها" و "اعوام" نیز کلمهٔ عربی و جمع "عام" و در معنای "سالها"

^۶ "باسط" اسم فاعل عربی و در معنای "بسط دهنده" و "باسط رزق"؛ یعنی "رزق دهنده"

^۷ "سلطان فلک" کنایه از "آفتاب" است